

۲۹

شاهکارهای ادبیات فارسی

برگزیده
کیمیای سعادت

دیباچه و حواشی و توضیحات

از
دکتر احمد رنجبر



مؤسسه انتشارات کیهان

تحت نظر دکتر پرویز نائل خانلری و دکتر ذبیح الله رضا

www.KetabFarsi.com

برگزیده

کیمیای سعادت

حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی

دبایچه و حواشی و توضیحات

از

دکتر احمد رنجبر

چاپ دوم



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۲۵۳۶



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

غزالی طوسی، محمد بن محمد
برگزیده کیمیای سعادت
به کوشش دکتر احمد رنجبر
چاپ اول: ۱۳۵۳
چاپ دوم: ۲۵۳۶ شاهنشاهی
چاپ: چاپخانه سپهر - تهران
حق چاپ محفوظ است.

شاهکارهای ادبیات فارسی

ادبیات هزارساله فارسی چنان پهناور و از آثار بدیع و دلاویز توانگر است که کمتر کشوری را در جهان از این جهت باکشور کهن سال ما برابر و همسر می‌توان یافت. با این حال امروز جوانان ایرانی کمتر از این سرچشمه ذوق و هنر سیراب می‌شوند، زیرا آنچه از این گنجینه گرانبهای دانش و هنر تاکنون طبع و نشر یافته نسبت به آنچه در دست است از ده یکی بیش نیست. و آنچه به چاپ رسیده نیز اغلب کمیاب است یا به‌بهای گران به دست می‌آید.

برای آنکه نمونه‌ای از همه شاهکارهای ادبیات فارسی فراهم گردد چنانکه همه انواع ادبی را هم از نظم و نثر، افسانه و داستان، دانش و عرفان، و تاریخ و سیر دربر گیرد، این مجموعه پدید آمده است.

در مجموعه «شاهکارها» از هر سخنور و نویسنده فارسی زبان که آشنایی با آثارش لازم و سودمند شمرده شود نمونه‌ای هست و از هر کتاب معروف و مهمی که در این هزارساله تاریخ ادبیات فارسی نوشته شده فصلی آورده می‌شود. هر جزوه مستقل است و اگر کسی بخواهد به بعضی از نمونه‌های نثر و نظم اکتفا کند یا به سلیقه خویش کتابی را از سخنوران برگزیند به خریدن جزوه‌های دیگر مجبور نیست. دوره کامل این جزوه‌ها نمونه همه آثار ادبی فارسی را از قدیمترین زمان تا امروز دربر خواهد داشت.

در هر جزوه به اختصار شرح حالی از نویسنده هست چنانکه خواننده را از مراجعه به کتابهای مختلف برای اطلاع از احوال سخنوران بی‌نیاز می‌کند و سپس از مطالب و شیوه تألیف کتاب نیز ذکری می‌رود تا آشکار شود که اصل تألیف چگونه بوده و قسمتی که انتخاب شده از کجای کتاب است و با مجموع چه نسبتی دارد. در ذیل هر صفحه لغات دشوار یا دور از ذهن کتاب ترجمه و تفسیر می‌شود و مختصات انشائی کتاب با اختصار تمام قید می‌گردد. به این طریق گمان می‌رود مجموعه «شاهکارهای ادبیات فارسی» که شامل ۶۰ جزوه جداگانه است و به ارزاترین بها فربوخته می‌شود برای همه طبقات از دانش‌آموز دبیرستان تا دانشجو و برای همه جوانان ایرانی که مایلند از آثار گرانبهای ادبیات و وسیع کشور خویش اطلاعی به دست بیاورند و نمونه‌هایی ببینند سودمند باشد.

از مؤسسه انتشارات امیرکبیر سپاسگزار باید بود که به نشر این مجموعه همت گماشته و این خدمت فرهنگی را بر عهده گرفته است.

دکتر پرویز نائل خانلری - دکتر ذبیح‌الله صفا

استادان دانشکده ادبیات

فهرست

صفحه ۵	پیشگفتار
۸ «	پیدا کردن پروردن و ادب کردن کودکان
۱۲ «	هیچ کاری بزرگوارتر از علم نیست
۱۵ «	اندر علاج دوستی جاه و حشمت
۱۸ «	پیدا کردن حقیقت جاه و حشمت
۲۰ «	خلق در طلب جاه راه زیان می‌روند
۲۲ «	قدر کفایت از جاه مذموم نیست
۲۳ «	پیدا کردن علاج دوستی جاه
۲۵ «	در تفکر
۲۵ «	فضیلت تفکر
۲۶ «	حقیقت تفکر
۲۷ «	پیدا کردن تفکر که برای چه می‌باید
۲۸ «	عجائب عالم‌دل
۳۰ «	در شناختن نفس خویش
۳۲ «	آدمی را از چند چیز آفریده‌اند
۳۳ «	شناختن حقیقت دل
۳۳ «	حقیقت دل
۳۵ «	در بیان سبب احتیاج آدمی به کالبد
۳۶ «	شناختن مقصود از لشکر دل به‌مثالی
۳۷ «	راه درست به کار بردن شهوت و غضب و تن و حواس و عقل و دل

غزالی

(۵۰۵ - ۴۵۰ ق. ۱۱۱۱-۱۰۵۸ ق.)

ابوحامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد غزالی، ملقب به حجة الاسلام، زین الدین طوسی، فقیه شافعی است که در سال ۴۵۰ ق. و به روایتی در سال ۴۵۱ ق. در طابران طوس چشم به جهان گشود.

غزالی از جمله فقیهان و متکلمان و فیلسوفان بزرگ اسلامی در روزگار خود است که بنا به گفته این خلکان «وفیات، ج ۳، ص ۳۵۳» در بین طبقه شافعی همانندی در زمان خود نداشت، این مرد در ابتدای کار تحت مراقبت و نگهداشت «احمد رادکانی» قرار گرفت، و پس از چندی به نیشابور روی نهاد، و با امام الحرمین ابوالمعالی جوینی بنای رفت و آمد را گذاشت، و علوم فقه و کلام را نزد امام الحرمین فرا گرفت، و در فراگیری علوم جد و جهد فراوان به کار برد به طوری که در اندک مدت به بیشتر علوم زمان خود دست یافت و از شاگردان بنام استاد جوینی گردید، و تا مرگ جوینی به تالیف و تصنیف کتب مبادرت ورزید (۴۷۸ ق.).

با اینکه غزالی تا ۲۸ سالگی بر بسیاری از علوم روزگار خود مسلط شده بود، لکن هیچ یک از آنها نتوانسته بود وی را به یقین رهنمون گردد و خشنود سازد. بنابراین پس از مرگ جوینی از نیشابور قدم بیرون نهاد و او را با خواجه نظام الملک طوسی ملاقاتی دست داد و در این ملاقات خواجه را از وی خوش آمد و محبوب خواجه گردید، و در مجالس بحث و مناظره شرکت نمود، و در همین مجالس بود که به شهرت واقعی رسید و تسلط او بر علوم زمانش بردانشمندان آشکار گردید.

شش سال بعد از مرگ جوینی (جمادی الاول سال ۴۸۴ ق.) برای تدریس به نظامیه بغداد رفت، در آنجا به تدریس علوم مختلف مشغول گردید، و مدت ۴ سال در آن مدرسه که پایگاه بزرگ علمی آن زمان به شمار می رفت به تدریس اشتغال داشت (۴۸۸ ق.) در این مدت شاگردان وی از علم و فضل او بهره کافی بردند و مردم عراق از علم و فضلش به شگفتی ماندند و

مقام وی به حد اعلای خود رسید.

غزالی بیش از ۳۹ سال نداشت که انقلاب فکری و روحی در او به وجود آمد و آن به واسطه آشفته‌گی وضع اجتماعی زمانش بود چون در این دوران ظلم و ستم حکمفرمایی کامل داشت، و ریاکاری و تظاهر به اسلام، دستور روز حکومت آن زمان شده بود، و مردم آن عصر باتشویش و ناراحتی می‌زیستند، حقوق ضعفاء و بینوایان پایمال می‌گردید و... این مسائل همه و همه سبب گردید که از تمام آنچه داشت چشم پوشید و راه زهد در پیش گرفت و تنها به ذکر خدا و سیر و سلوک مشغول گردید (ذی القعدة سال ۴۸۸ ه. ق.). در همین سال وارد دمشق شد و به زهد و عبادت پرداخت و دو سال در دمشق ماند و کتاب «احیاء علوم الدین» را نگاشت (العبری فی خبر من غیر، حافظ ذهبی، ۵۷۴۸ ه. ق. ۱۳۴۷ م.)، از آنجا به بیت المقدس رفت و به عبادت و همچنین دیدن زیارتگاهها و جایهای شگرف و در عین حال عبرت انگیز و پندآموز مشغول گردید، و پس از آن به مصر رفت و مدتی در اسکندریه اقامت کرد و از آنجا به وطن مألوف خود طوس بازگشت و به ریاضت پرداخت. در این مدت غزالی سعی داشته است که با حرارت و ایمان هر چه تمامتر علوم دینی را که بر پایه قرآن و سنت نبوی استوار بوده است احیاء کند و از تعالیم اسلام دفاع نماید این بود که به حجة الاسلام وزین الدین و عالم العلماء و وارث الانبیاء ملقب گشت.

غزالی دارای تصنیف‌های زیادی است که در علوم و فنون مختلف نگاشته و مشهورترین آنها عبارتند از: «الجام العوام عن علم الکلام»، «مقاصد الفلاسفه»، «تهافت الفلاسفه»، «الوسیط»، «الوجیز»، «الخلاصه»، «فضائح الباطنیة و فضائل المستظهریه»، «القسطاس المستقیم»، «الرد الجمیل لالهیه عیسی بصریح الانجیل»، «المستصفی»، «المنحول»، «المنتحل فی علم الجلال»، «محک النظر»، «معیار العلم»، «المفتون به علی غیر اهله»، «المقصد الاسنی»، فی شرح اسماء الله الحسنی»، «مشکوة الانوار»، «المنقذ من الضلال» و «حقیقة القولین». تفسیری کوتاه از سوره اخلاص - شامل بحث در اثبات وحدانیت خداوند - نیز دارد که از جمله تفاسیر عرفانی به شمار می‌رود (صفا، ت. ۱، ج ۲، ص ۲۵۷)

غزالی رساله کوچکی تحت عنوان: «ایها الولد» نوشته که مجمع علمی یونسکو آن را به انگلیسی و فرانسوی ترجمه کرده است، در این رساله یاد آور شده که: «علم بدون عمل جنون است و عمل بی علم امکان ندارد.» (الموسوعة العربیة)

کتابها و نوشته‌های غزالی زیاد است و همه آنها در موضوع خود مفید می‌باشد (به غزالی نامه آقای جلال همایی مراجعه شود). از مشهورترین کتابهای غزالی در تصوف و علوم دینی «احیاء علوم الدین» است، این کتاب

را برای حفظ دین در اوضاع آشفته و پریشان عصر خویش می نگارد، بعد خلاصه ای از آن را به نام «کیمیای سعادت» به فارسی می نویسد و به طوری که از بعضی مطالب کتاب برمی آید غزالی سعادت مردم را در روزگار خود در آن می داند که در موارد اضطراری و اجباری از گفتن دروغ و خوردن حرام اجتناب نکنند! در واقع می توان گفت که غزالی از جمله روشنفکرانی بوده است که پیوسته حامی و پشتیبان ضعیفان و بی پناهان اند (درباره این مسائل به خط سوم ص ۲۶۸-۲۷۵، دکتر صاحب الزمانی مراجعه شود).

غزالی در روز دوشنبه ۱۴ جمادی الاخر سال ۵۵۵ ه.ق. در طایران طوس دعوت حق را لبیک گفت و در همانجا به خاک سپرده شد.

بحث درباره غزالی و آثار وی و خدماتی که به علم و دانش و فلسفه و دین و... کرده درخور این مقدمه مختصر نیست و باید کتابی قطور در این باره نوشت اینست که مطلب را در این جا پایان می دهم و برای پی بردن به نحوه فکر و طرز بیان غزالی منتخبی از کتاب «کیمیای سعادت» وی را می آورم، امید است که این منتخب خود مشوقی برای خوانندگان باشد که سایر آثار غزالی را نیز مطالعه نمایند و به عظمت این عالم و دانشمند بزرگ ایرانی پی ببرند.

تهران، خردادماه ۱۳۵۳

احمد رنجبر

پیدا کردن پروردن و ادب کردن کودکان

بدان که فرزند امانتی است اندر دست مادر و پدر، و دل وی پاک است چون جوهر^۱ نفیس^۲، و نقش پذیر چون موم، و از همه نقشها خالی است، و چون زمین پاک است که هر تخم که اندر وی افگنی برآید؛ اگر تخم خیر افگنی به سعادت دین و دنیا رسد، و مادر و پدر و معلم اندر ثواب^۳ شریک باشند، و اگر به خلاف این بود بدبخت باشد و ایشان^۴ بر هر چه برایشان^۵ رود شریک باشند، که حق-

تعالی همی گوید: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»^۶؛ و کودک را از آتش دنیا نگاه داشتن اولی تر^۷ که از آتش دوزخ^۸ نگاه دارند، و نگاه داشتن وی آن بود که وی را به ادب دارد و اخلاق نیکو به وی آموزد، و از قرین^۹ بدنگاه دارد. که اصل همه فسادها از قرین بدخیزد و او را اندر تنعم^{۱۰} و جامه نیکو آراستن خو نکند؛ که آنگاه از آن صبر نتواند کردن، و همه عمر اندر طلب آن ضایع کند، بلکه پاکی او اندر ابتدا جهد کند؛ تا آنکه وی را شیر دهد به صلاح و نیکو خو و حلال خوار بود، که خوی بد از دایه^{۱۱} سرایت کند، و شیر که از حرام حاصل آید پلید بود، و چون گوشت و پوست کودک از آن برآید، طبع وی را باز آن مناسبتی پدید آید که پس از بلوغ ظاهر شود. و چون زبان وی گشاده گردد، باید که سخن وی «الله» باشد و این وی را تلقین^{۱۲} می کنند. و چون

- ۱- جوهر (مهرب گوهر)، هر یک از سنگهای گران بها همچون الماس، یاقوت، مروارید و امثال آن را گوهر گویند.
- ۲- نفیس، گرانمایه و مرغوب، قیمتی.
- ۳- ثواب؛ مزد، پاداش، جزاء، پاداش کار خوب و پستدیده.
- ۴- ایشان؛ اشاره به پدر و مادر و معلم است.
- ۵- ایشان؛ اشاره به فرزند است.
- ۶- خودتان و کسانی که از آتش حفظ کنید. (سورة التحريم، جزء ۲۸، آیه ۶)
- ۷- اولی تر، سزاوارتر، شایسته تر.
- ۸- دوزخ، نقیض بهشت، جای گناه کاران در قیامت.
- ۹- قرین، همدم، یار.
- ۱۰- تنعم؛ به ناز و نعمت پرورش یافتن.
- ۱۱- زنی که بچه کس دیگر را شیر دهد.
- ۱۲- تلقین؛ کسی را وادار به گفتن کلامی کردن، مطلبی را به کسی گفتن و فهماندن.

چنان شود که از بعضی چیزها شرم دارد، این بشارتی^۱ بود، و دلیل آن بود که: هر که نور عقل بروی افتاد از شرم شحنه^۲ ای سازد، که وی را بر هر چه زشت باشد، تشویر^۳ همی دهد.

و اول چیزی که پیدا شود شره^۴ طعام بود؛ باید که ادب خوردن آموزد، تا به دست راست خورد، و بسم الله^۵ بگوید، و به شتاب نخورد، و بسیار نخورد، و خرد^۶ بخاید، و چشم بر لقمه دیگران ندارد، و تا يك لقمه فرو نبرد دست به دیگر دراز نکند. و گاه گاه نان تهی^۸ دهد تا همیشه خو، با نان خورش نکند. و بسیار خوردن اندر چشم وی زشت کند و گوید که این کار ستوران^۹ و بی خردان باشد. و کودک بسیار خوار را اندر پیش وی عیب کند، و کودک با ادب را ثنا^{۱۰} گوید، تا رنگ مباحثات^{۱۱} اندر وی بجنبد و وی نیز چنان کند.

و جامه سپید را اندر چشم وی بیاراید، و جامه ابریشمین و رنگین را نکوهیده^{۱۲} دارد و گوید: این کار زنان باشد و رعنیان^{۱۳}، و خویشتن آراستن کار مخنثان^{۱۴} بود نه کار مردان؛ و نگاه دارد تا کودکان که جامه ابریشمین دارند و تنعم^{۱۵} کنند با وی نیفتند، و ایشان را نبیند، که آن هلاک وی بود، که وی نیز آرزو کند. و از قرین بد نگاه دارد، که هر کودک که وی را نگاه ندارند، شوخ^{۱۶} و دروغ زن^{۱۷} و دزد و لجوج^{۱۸} و بی باک گردد، و به روزگار دراز آن از وی نشود.

و چون به دبیرستان^{۱۹} دهد، قرآن بیاموزد؛ آن گاه به اخبار و حکایات پارسیان و سیرت صحابه^{۲۰} و سلف^{۲۱} مشغول کند، و البته نگذارد که به اشعار که

- ۱- بشارت: مزده، خیر خوش.
- ۲- شحنه: یاسبان، نکهبان.
- ۳- تشویر: شرمساری.
- ۴- شره: میل فراوان به چیزی داشتن، آز.
- ۵- بسم الله: به نام خدا.
- ۶- خرد: ریز، کوچک.
- ۷- خوابیدن، جویدن، چیزی را زبردندان نرم کردن.
- ۸- نان تهی: منظور نان بدون خورش است.
- ۹- ستوران (جمع ستور): حیوان چهار پا مانند اسب، استر، خر و....
- ۱۰- ثنا: ستایش.
- ۱۱- مباحثات: فخر کردن.
- ۱۲- نکوهیده: ناپسندیده.
- ۱۳- رعنیان (جمع رعناء): خودبین، خودپسند، خود آرا.
- ۱۴- مخنثان (جمع مخنث): زن مانند، مردان زن صفت، مردی که حالات و اطوار زنان را از خود برزده.
- ۱۵- تنعم کنند: در ناز و نعمت زندگی می کنند (نیز رگ به ص ۸).
- ۱۶- شوخ: گستاخ.
- ۱۷- دروغ زن، دروغگو.
- ۱۸- لجوج: ستیزه-کار، لجاجت.
- ۱۹- دبیرستان: مکتب خانه. (امروزه به محلی که شاگردان پس از تمام کردن دوره دبستان به آنجامی روند اطلاق می شود).
- ۲۰- صحابه (جمع صاحب): یاران، همراهان، مسلمانانی که پیغمبر را دیده اند.
- ۲۱- سلف: گذشته، کسانی که بیشتر بوده اند از پدران و خویشان و... (جمع آن اسلاف).

حدیث عشق زنان وصفت ایشان بود مشغول شود. و نگاه دارد وی را از ادیبی که گوید که بدان طبع لطیف شود؛ که نه آن ادیب بود، بلکه آن شیطان بود، که تخم فساد اندر دل وی بکار.

و چون کودک کاری نیک بکند، و خوی نیک بروی پدید آید، وی را اندران مدح کند و چیزی دهد وی را که بدان شاد شود و اندر پیش مردمان بروی ثنا کند، و اگر خطایی کند یا گوید، یک یا دو بار نادیده انگارد، تا سخن خوار نشود؛ که اگر بسیار با وی گفته آید دلیر شود و آشکارا بکند، و چون معاودت^۱ کند، یک بار اندر سر تویخ کند، و گوید زنهار^۲ تا کسی از تو این نبیند و نداند، که رسوا شوی میان مردمان، و ترا به هیچ کسی ندارند.

و پدر باید که حشمت^۳ خویش باوی نگاه دارد؛ و مادر، وی را به پدر ترساند؛ و نگذارد که به روز بخسبد، که کاهل^۴ شود، و شب بر جای نرم نخواباند؛ تا تن وی قوی شود؛ و هر روز یک ساعت او را از بازی باز ندارد، تا فرهیخته^۵ شود و دل تنگ نشود؛ که از آن بدخوی گردد و کور دل شود، و او را خوبار کند^۶ تا با همه کسی تواضع کند، و بر سر کودکان فخر نکند و لاف^۷ نزند، و از کودکان چیزی فرا نستاند، بلکه بدیشان دهد؛ و او را گویند که ستان کار گدایان باشد و بی همتان؛ و طمع زر و سیم که از کسی فرا ستاند البته راه باز نهد که از آن هلاک شود، و اندر کارهای زشت افتد. و او را پیاموزد که آب بینی و دهان اندر پیش مردمان نیندازد، و پشت با مردمان نکند، و با ادب بنشیند، و دست فرا ز بر زرخدان^۸ نزند، که آن دلیل کاهلی بود؛ و بسیار نکوید، و البته سوگند نخورد، و تا نرسند سخن نکوید، و هر که مهتر^۹ از او بود او را حرمت دارد و اندر پیش وی نرود، و زبان از قحش و لعنت^{۱۰} نگاه دارد.

و چون معام وی را بزند، بگوید تا فریاد و جزع^{۱۱} نکند بسیار، و شفیع^{۱۲} نانگیزاند و صبر کند، و گوید کار مردان این باشد، و بانک داشتن کار زنان و پرستاران باشد.

۱- معاودت: بازگشتن، برگشتن. ۲- زنهار: برای تأکید آورده شده، یعنی البته نباید کسی این عمل را از تو ببیند. ۳- حشمت: بزرگی، بزرگواری. ۴- کاهل: تنبل، سست. ۵- فرهیخته: تربیت شده. ۶- خوبار، شوگر، معتاد. ۷- لاف زدن، خودستایی کردن، خودنمایی کسردن. ۸- زرخدان، چانه. ۹- مهتر: بزرگتر. ۱۰- لعنت: دشنام، نفرین. ۱۱- جزع: بی تابی، ناشکوبایی. ۱۲- شفیع: کسی که برای دیگری خواهش عفو کند، میانجی گر.

و چون هفت ساله شد نماز و طهارت^۱ فرا نماید به رفق^۲؛ و چون ده ساله شد، اگر نکند بزند و ادب کند، و دزدی و حرام خوردن و دروغ گفتن اندر پیش چشم وی زشت کند، و همیشه آن را همی نکوهد. چون چنین پرورند، هر گاه که بالغ شود، اسرار این آداب با وی بگویند: که مقصود از طعام آن است که بنده را قوت بود بر آن که طاعت خدای تعالی کند، و مقصود از دنیا، زاد^۳ آخرت است؛ که دنیا با کسی نمی ماند، و مرگ به زودی و ناگاه در آید، و نیک بخت آن بود که از دنیا زاد آخرت برگیرد تا به بهشت و خوشنودی حق تعالی رسد، و صحبت بهشت و دوزخ وی را گشتن گیرد، و ثواب و عقاب^۴ کارها با وی همی- گوید. چون ابتدا با ادب پرورند این سخنها چون نقش اندر سنگ باشد، و اگر فرا گذاشته باشند چون خاک از دیوار فرو ریزد.

سهل تستری^۵ می گوید - رحمة الله علیه^۶: سه ساله بودم که شب نظاره^۷ کردمی اندر خاک خویش، محمد بن سوار - رحمة الله علیه - که نماز شب کردی، یک بار مرا گفت: آن خدای را که ترا بیافرید یاد نکنی ای پسر؟ گفتم که: چگونه یاد کنم؟ گفت که: شب که اندر جامه ی خواب همی گردی سه بار بگویی - به دل نه به زبان - که خدای با من است و خدای به من همی نکرد، و خدای مرا می بیند. گفت: چند شب آن همی کردم. پس گفت هر شبی هفت بار بگویی، همی گفتم. پس حلاوت^۸ این اندر دل من افتاد. چون سالی برآمد مرا گفت: آنچه ترا گفتم یاد دار همه عمر، تا آن گاه که ترا در گور نهند، که این دست گیرد ترا درین جهان و در آن جهان. چند سال آن همی گفتم تا حلاوت آن در سر من پدید آمد؛ پس یک روز خال^۹ مرا گفتم: هر که حق تعالی با وی بود و به وی همی نکرد و وی را همی بیند، معصیت نکند، زنهار تا معصیت نکنی، که وی ترا همی بیند.

۱ - طهارت، پاکی. ۲ - رفق، نرمی و مدارا کردن، مهربانی و لطف.
۳ - زاد، توشه. ۴ - عقاب: سزای گناه و کار بد کسی را دادن. ۵ - سهل تستری، ابو محمد سهل بن عبدالله تستری (۸۱۸-۸۹۶ م.) در سال ۲۰۰ یا ۲۰۱ ه. ق. به دنیا آمد و در سال ۲۷۳ یا ۲۸۳ ه. ق. بدرود زندگی گفت، وی که از بزرگان صوفیه به شمار می رود مدتی در بصره و زمانی در آبادان اقامت نمود، و در بصره وفات یافت.

سهل با ذواتون مصری ملاقات کرده است، و کراماتی نیز به وی نسبت می دهند، و فرقه «سهلیه» از صوفیه به وی منسوب اند، تستری و پروان او مجاهدت و ریاضت و خلاف نفس کردن را راه نجات سالک می دانستند. ۶ - رحمة الله علیه: بخشایش خدا بر او باد. ۷ - نظاره: نگرستن. ۸ - حلاوت، شیرینی. ۹ - خال، دایه، برآمد عارض.

پس مرا به معلم فرستاد، دل من پراکنده^۱ می شد، گفتم: هر روز یک ساعت بیش مفرستید؛ تا قرآن بیاموختم، و آنگاه هفت ساله بود. چون ده ساله شدم، پیوسته روزه داشتمی، و نان جوین خوردمی تا دوازده ساله شدم، سال میزدهم مرا مسئله ای در دل افتاد، گفتم: مرا به بصره^۲ فرستید تا پرسم، شدم و پرسیدم از جمله علماء، حل نکردند. به عبادان^۳ مردی را نشان دادند، آنجا شدم، وی حل کرد، مدتی با وی بودم، پس با ستر^۴ آمدم، و به یک درم سیم، جو خریدم و روزه داشتمی و بدان گشادمی، بی نان خورم، و یک سال به یک درم سیم^۵ بسنده کردم. پس عزم کردم که به شبانه روز هیچ نخورم تا بدان قادر شدم؛ پس فرا^۶ پنج شدم و قراعت شدم؛ تا به تدریج به بیست و پنج روز رسانیدم که هیچ چیز نخوردمی، و بیست و پنج سال پرین حال صبر کردم و بایستادم^۷ و همه شب زنده داشتمی.

این حکایت برای این کرده آمد تا معلوم گردد که کاری که عظیم بود تخم آن در کودکی افکنده باشند.

هیچ کاری بزرگوارتر از علم نیست

چون دانستی که عامی^۸ به هیچ وقت از خطر خالی نباشد، از این جا معلوم شود که هیچ کاری که آدمی بدان مشغول خواهد شد، فاضلتر و بزرگوارتر از علم نخواهد بود. و هر پیشه ای که بدان مشغول خواهد شد، برای طلب دنیا خواهد بود؛ و علم بیشتر خلق را در دنیا نیز بهتر از پیشه ها؛

- ۱- پراکنده، پریشان. ۲- بصره، شهری است به فاصله ۱۲۵ یا ۱۱۸ کیلو-متری خلیج فارس و ۴۲۵ کیلومتری جنوب شرقی بغداد، و آن بندر مهم عراق است، این بندر در زمان خلافت عمر یعنی در سال ۱۴ ه. ق. بنا شده است. ۳- عبادان، شهر آبادان تا سال ۱۳۱۴ ه. ش به عبادان معروف بوده است. که گفته می شود در زمان خلافت عبدالملک اموی به دستور حجاج بن یوسف ثقفی، توسط عباد بن حصین ساخته شده است و منسوب به عباد است. هم اکنون آبادان به صورت بزرگترین تصفیه خانه و مرکز تولید نفت در آسیا و به زعمی در دنیا در آمده است.
- ۴- ستر، نام عربی شهر شوشتر است که در مغرب مسجد سلیمان واقع شده و یکی از شهرهای مهم خوزستان است، و بنا به گفته بعضی از مورخین و جغرافی دانان این شهر در زمان هخامنشیان و اشکانیان آباد بوده است. ۵- سیم، نقره.
- ۶- فرا، پیشاوند که در اول کلمه درمی آید و معنی سوی و طرف و پیش و نزد و قریب و بعید و بر و بالا و روی می دهد. ۷- بایستادم، پایداری کردم.
- ۸- عامی، نادان و بی سواد، بی وقوف، بی اطلاع.

چه متعلم^۱ از چهارحال خالی نبود:

یا کفایت خویش دارد از دنیا به میراثی یا جهتی دیگر؛ علم حراست^۲ مال وی بود، و سبب عز^۳ وی بود در دنیا، و سبب سعادت آخرت بود؛ یکی این بود.

دیگر کسی باشد که کفایت خویش ندارد، و لکن در وی قناعت باشد، که بدآنچه باشد کفایت تواند کرد، و قدر درویشی بداند در مسلمانی، که درویشان پیش از توانگران به پانصد سال در بهشت خواهند شد؛ علم در حق این کس سبب آسایش دنیا و سعادت آخرت بود.

سدیگر^۴ کسی بود که علم بیاموزد، و حق^۵ وی از حلال بود، از بیت-المال^۶ یا از دست مسلمانان به وی رسد، چندانکه کفایت وی باشد، بی آنکه وی را طلب حرامی باید کرد، یا از سلطان ظالم چیزی طلب باید کرد؛ پس این هر سه کس را طلب علم در دین و دنیا از همه کارها به باشد.

چهارم کسی باشد که کفایت خود ندارد، و مقصود وی از علم، طلب دنیا باشد، و روزگار چنان بود که طلب نتواند کردن کفایت خویش الا^۷ از ادرار^۸ سلطان، که از وجوه^۹ خراج^{۱۰} و ظلم باشد. یا از مردمان، بی ریا^{۱۱} و مذلت^{۱۲} طلب نتواند کرد؛ این کس را و هر که را مقصود از طلب علم، مال و جاه باشد، و به علم به دست خواهد آوردن آن اولی تر که به کسب مشغول شود. چون از علمی که فرض عین^{۱۳} است بپرداخت. که این چنین کس شیطانی شود از شیاطین انس^{۱۴}، و خلقی بسیار به وی تباه شود، و هر عامی که در وی نگردد که وی حرام می ستاند و همه حیلت هاست کند در طلب دنیا، به وی اقتداء^{۱۵} کند، و فساد وی در میان خلق بیش از صلاح باشد؛ پس چنین دانشمند هر چند کمتر بهتر،

۱. متعلم، کسی که علم و هنری از دیگری فراگیرد. ۲. حراست، نگهداری، محافظت.
۳. عز، ارجمندی، ارجمند شدن. ۴. سدیگر، سه دیگر، سوم.
۵. حق، بهره، نصیب. ۶. بیت المال، خزانه دولت اسلام، خزانه مملکت.
۷. الا (حرف استثناء)، مگر، جز. ۸. ادرار، مستمری و مقرری ماهانه، وجه گذران.
۹. وجوه (جمع وجه)، پول. ۱۰. خراج، مالیات، باج.
۱۱. ریا، تظاهر کردن به نیکو کاری و پاکدامنی، دورویی. ۱۲. مذلت، پستی، خواری.
۱۳. فرض عین، واجب و لازم، آن چه خداوند بر انسان واجب کرده است. و آن بر دو قسم است، ۱- واجب عینی، که هر انسان مکلفی باید آنرا انجام دهد مانند نماز. ۲- واجب کفایی (کفایت)، که هر گاه يك نفر به انجام آن مبادرت ورزید از گردن دیگر برداشته می شود مانند پزشکی، مهندسی، کشاورزی و غیره. در اینجا قسمت اول منظور است. ۱۴. انس، مردم، بشر.
۱۵. اقتداء، پیروی، تقلید.

پس آن بهتر که دنیا از کارهای دنیایی طلب کند نه از کارهای دینی. اگر کسی گوید که: «علم وی را از راه دنیا بازخواند چنان که گروهی گفته‌اند: «تَعَلَّمْنَا الْعِلْمَ لِغَيْرِ اللَّهِ فَأَبَى الْعِلْمُ أَنْ يَكُونَ إِلَّا لِلَّهِ»^۱ علم نه برای خدا آموختیم، ولكن علم خود ما را به راه خدا برد؛ جواب آن است که آن علم کتاب^۲ و سنت^۳ و اسرار راه آخرت و حقایق شریعت^۴ بود که ایشان را باز راه آخرت و باز راه خدا برد، و آن گاه بایست آن در باطن ایشان بود، که کاره^۵ بودند شره^۶ خویش را به دنیا، و بزرگان دین رامی دیدند که از دنیا دور بودند، و ایشان آرزو مند بودند که به ایشان اقتدا کنند: چون علم آن بود و حال روزگار چنان بود؛ ایشان به صفت آن علم گردند، و علم تبع^۷ ایشان نگردد. اما این علم‌ها که در این روزگار می‌خوانند، چون: خلاف^۸ و مذهب و کلام^۹ و قصص^{۱۰} و طامات^{۱۱}، و این معلمان که در روزگارند که از علمهای خویش دام^{۱۲} دنیا ساخته‌اند، مخالط^{۱۳} با ایشان و تحصیل علم از ایشان، مرد را از راه دنیا بنگرداند. و لیس الخبر کالمعاینه^{۱۴} نگاه کن تا بیشتر این قوم از علمای دنیاوند یا از علمای آخرت، و خلق را از مشاهده احوال ایشان سوداست یا زیان؟

اما اگر جایی کسی بود که به تقوی آراسته بود، و راه علمای سلف دارد، و به تعلیم علمی مشغول باشد که اندر آن تخویف^{۱۵} و تحذیر^{۱۶} باشد از غرور

- ۱- ما دانش را برای خدا نیاموختیم، اما دانش ما را به راه خدا هدایت کرد.
- ۲- کتاب، قرآن.
- ۳- سنت؛ آن چه که پیغمبر اسلام و صحابه به آن عمل کرده‌اند.
- ۴- شریعت، مذهب، سنت.
- ۵- کاره؛ به میل بزار، کسی که از چیزی بدش می‌آید و آن را مکروه می‌دارد.
- ۶- شره؛ رک به‌ص ۹.
- ۷- تبع؛ پیرو.
- ۸- خلاف؛ علم بحث در اختلاف فتوی و رأی مذاهب و طریقه‌های مختلف دین اسلام است.
- ۹- علم الکلام به علمی اطلاق می‌شود که متضمن بیان دلایل عقلی برای اثبات عقاید دینی اسلام و رد کردن شبهه و کفر و ضلالت باشد. موضوع این علم ذات خداوند و صفات و افعال او، حدوث عالم، آخرت و حشر مردم است و همچنین بعثت رسول اکرم و امامت و مسائل مربوط به ثواب و عقاب. علم کلام از اوایل قرن اول هجری در بین مسلمانان رایج گشت و آن مخلوق بحث‌هایی بود که مسلمانان درباره توحید، جبر، اختیار، حدود ایمان و کفر بایکدیگر داشتند. و شاید چون اولین بار درباره قرآن «کلام الله» بحث شده است این علم را کلام نامیدند، اقوال دیگر نیز در این زمینه هست.
- ۱۰- قصص (جمع قصه)؛ داستان، خبر.
- ۱۱- طامات (جمع طامه)؛ سخنان بی‌اصل و پریشان، لاف و ادعا.
- ۱۲- دام؛ کمند، بند، هر وسیله‌ای که برای گرفتار ساختن جانوری به کار رود.
- ۱۳- مخالطت؛ آمیزش داشتن.
- ۱۴- خبری مانند دیدن نیست.
- ۱۵- تخویف؛ ترسانیدن.
- ۱۶- تحذیر؛ بر حذر ساختن، پرهیز دادن.

دنیا، صحبت و مشاهده این کس همه رانافع بود تا به تعلیم چهرسد. و چون علمی آموزد که سودمند باشد، از همه کارها اولی تر باشد. و علم سودمند آن بود که وی را حقارت دنیا معلوم کند، و خطر کار آخرت به وی نماید، و جهل و حماقت کسانی که ایشان روی به دنیا آورده اند و از آخرت اعراض^۲ کرده اند آشکارا کند، و آفت^۳ کبر و حسد و ریا و بخل و عجب^۴ و حرص و شره و حب دنیا بشناسد، و علاج آن بداند؛ این علم کسی را که بر دنیا حریص بود، همچون آب بود تشنه را و چون دارو بود بیمار را.

اما مشغول بودن این کس به فقه^۵ و خلاف^۶، و کلام^۷ و ادب: همچون بیمار باشد که چیزی خورد که در علت^۸ وی زیادت کند، که بیشتر از این علمها تخم حسد و ریا و مباهات^۹ و معادات^{۱۰} و رعونت^{۱۱} و تسوق^{۱۲} و تکبر و طلب جاه در دل افکند، و هر چند که بیشتر خواند، آن در دل محکمتر می شود؛ چون مخالفت با قومی دارد از متفقه^{۱۳} که بدان مشغول می دارد، و چنان شود که اگر وقتی خواهد که از آن راه توبه کند بروی دشوار آید و نتواند.

اندر علاج دوستی جاه و حشمت

بدان که بیشتر خلق که هلاک شده اند، اندر طلب جاه و حشمت و نام نیکو و ثناء خلق شده اند، و بدین سبب اندر منافست^{۱۴} و عداوت و معصیتها بسیار افتاده اند؛ و چون شهوت غالب شد، راه دین بریده شد، و دل به نفاق^{۱۵} و خبایث^{۱۶} اخلاق آلوده شد. رسول علیه السلام^{۱۷} گفت: جاه و مال، نفاق اندر دل چنان رویاند که آب تیره رومانند. و گفت: «دو گرگ گرسنه اندر رمه^{۱۸} آن تباهی نکند که دوستی جاه و مال اندر دل مسلمانی کند.» و باعلی - رضی الله عنه - گفت که

- ۱- حقارت، خواری، زبونی، پستی.
- ۲- اعراض، روی برگردانیدن.
- ۳- آفت، زیان، آسیب.
- ۴- عجب، تکبر و غرور، خودپسندی.
- ۵- فقه: علم به احکام شرع، و آن علمی است که از فروع عملی احکام شرع بحث می کند.
- ۶- خلاف: علم بحث در اختلاف فتوی و رأی مذاهب و طریقه های مختلف دین اسلام است (نیز رک بهص ۱۴).
- ۷- کلام، رک بهص ۱۴.
- ۸- علت: بیماری.
- ۹- مباهات، رک بهص ۹.
- ۱۰- معادات، بایک دیگر دشمن شدن.
- ۱۱- رعونت، آراستن ظاهر، نادانی، پستی.
- ۱۲- تسوق: خود آرای و بازار گرمی.
- ۱۳- متفقه، کسی که به فرا گرفتن علم فقه مشغول می باشد، یا چنین می نماید که مشغول تحصیل علم فقه است.
- ۱۴- منافست، مفاخره کردن، غلو کردن.
- ۱۵- نفاق، دورویی.
- ۱۶- خبایث (جمع خبیثه)، پلیدی، ناپاکی.
- ۱۷- علیه السلام، درود بر او باد.
- ۱۸- رمه، گله، گله گاو و گوسفند و اسب.

«خلق را دو چیز هلاک کرد: فراشدن از بی‌هوا و دوست داشتن ثناء». و از این آفت خلاص کسی باید که نام نیک نجوید و به‌خمول^۱ قناعت کند، چه حق تعالی همی گوید:

«تَلِك الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ... الْآيَةَ^۲»

گفت: «اهل بهشت کسانی اند خاك آلوده، بشولیده^۳ موی، شوخکن^۴ جامه، که کسی ایشان را وزن ننهد، اگر در سرای امیران دستوری خواهند در نگذارند، و اگر طلب نکاح^۵ کنند، کس دختر به ایشان ندهد، و اگر سخن گویند، کس سخن ایشان نشنود، و آرزوهای ایشان درسینه ایشان موج همی زند و جوش؛ اگر نورایشان در همه خلق قسمت کنند فرا همه رسد.» و گفت: «بسا خاك آلوده و خلقان^۶ جامه که اگر سوگند به‌خدای دهد، و بهشت خواهد به‌وی دهد و اگر دنیا خواهد به‌وی ندهد.» و گفت:

«بسیار کس است از امت من که اگر از شما دیناری یا درمی یا حبه‌ای خواهد به‌وی ندهید و اگر از حق تعالی بهشت خواهد به‌وی دهد، و اگر دنیا خواهد ندهد؛ و نه از خواری^۷ وی باشد که دنیا به‌وی ندهد.»

عمر رضی الله عنه^۸ - اندر مسجد شد، معاذ را دید که همی گریست، گفت: چرا همی گریی؟ گفت: از رسول الله - صلی الله علیه وسلم^۹ - شنیدم که: اندکی از ریا شرک است، و حق تعالی دوست دارد پرهیزگاران پوشیده نام را، که اگر غایب شدند، کسی ایشان را نجوید و اگر حاضر آیند کسی ایشان را بنشانند؛ دل‌های ایشان چراغ‌های هدی^{۱۰} باشد، و از همه شبهت‌ها^{۱۱} و ظلمت‌ها^{۱۲} رسته^{۱۳} باشند.

و ابراهیم ادهم^{۱۴} - رحمة الله علیه - گوید: «هر که شهرت و نام نیکو دوست دارد، وی اندر دین خدا صادق نیست.»

- ۱- خمول: کم‌نامی. ۲- این است سرای آخرت، آن را برای کسانی که در زمین نفوق و برتری نمی‌خواهند، قرار می‌دهیم. (سورة القصص، جزء ۲۵، آیه ۸۳، بقیه آیه چنین است: وَلَا فسادًا وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) یعنی انجام نیک برای پرهیزکاران است.
- ۳- شولیده: زولیده، پریشان شده، درهم گشته. ۴- شوخکن: چرك آلود، چركین.
- ۵- نکاح: زناشویی. ۶- خلقان (جمع خلق)، ژنده، کهنه. پوشیده. ۷- خواری: پستی، زبونی. ۸- خداوند از او خشنود باد. ۹- درود و سلام خدا بر او باد. ۱۰- هدی (هدا)، راهنمایی، رستگاری. ۱۱- شبهت، شك و گمان، تمیز ندادن حق از باطل یا حلال از حرام. ۱۲- ظلمت: تاریکی. ۱۳- رسته: رها شده، نجات یافته. ۱۴- ابراهیم ادهم، شهرت ابواسحاق ابراهیم بن ادهم پسر منصور بلخی یافته.

و ایوب^۱ - علیه السلام - گفت: «نشان صدق آن بود که نخواهد که هیچ کس وی را شناسد.»

و قومی از پی ایی بن کعب^۲ فرا می شدند از شاگردان وی، عمر-رضی الله عنه- وی را به دره^۳ بزد، گفت بنگریا امیر المؤمنین تا چه می کنی؟ گفت: این مذلت^۴ باشد بر پس رو و فتنه باشد بر پیش رو^۵. و حسن بصری^۶ -رحمة الله علیه- می گوید: هر احمقی که تو همی بینی، از پس وی فرا شوند، به هیچ حال دل وی برجای بنماند. و ایوب به سفری همی شد، قومی از پس وی فرا شدند؛ گفت اگر نه آنستی که حق تعالی از من همی داند که من این را کارهام از مقت^۷ خدا ترسیدم. و سفیان ثوری^۸ همی گوید: سلف کراهیت داشته اند اندر جامه ای که انگشت نمای خلق بود- یا اندر کهنه ای یا اندر نوبی - بلکه چنان باید که حدیث آن نکنند.

و بشر حافی^۹ گوید که: هیچ کس نباشد که دوست دارد که مردمان وی را

→ است (۱۶۱ یا ۱۶۲ هـ.ق). بنا بر مشهور وی از بزرگان بلخ بود، اما به واسطه تمایل به زهد و عرفان، دست از ثروت پند برداشت و جامه پشمین پوشید و به سیاحت و عبادت و ریاضت پرداخت، از بعضی جهات کار او به بودا شباهت دارد. ابراهیم ادهم در طریقه تسوف مقام بزرگ یافت و در کتاب های صوفیه حالات و کرامات بسیار به وی منسوب شده است، و سخنان دلپذیر و پرمایه نیز از وی نقل کرده اند.

۱- ایوب، یکی از پیغمبران است که خدا او را به بلاهای فراوان مبتلا ساخت، و در آخر به او تندستی عنایت فرمود. ۲- ایی بن کعب: از نویسندگان پیغمبر (ص) بود، و در جنگ های بدر و احد و خندق با پیامبر (ص) همراه بود، و به امر عثمان به جمع قرآن مأمور گردید، تاریخ وفات او را بین سال های ۱۹ تا ۳۵ هـ.ق. نوشته اند.

۳- تازیانه. ۴- مذلت: خواری و پستی. ۵- معنی جمله چنین است: برای افرادی که دنبال کسی می روند خواری و مذلت است، و کسی که دنبالش می روند به خود مغرور شده و گرفتار فتنه و وسوسه های نفسانی خواهد شد. ۶- حسن بصری: ابو- سعید حسن بن ابی الحسن یسار بصری (۲۱-۱۱۰ هـ.ق). از بزرگان تابعین و از مشاهیر زهاد عهد اموی است، وی در بصره اقامت گزید، و به سبب زهد و تقوی و شجاعت و فصاحت خود شهرت یافت. احادیث زیادی از او نقل شده، و صوفیه او را از قدمای مشایخ خویش می شمارند. ۷- مقت: غضب. ۸- سفیان ثوری: ابو عبد الله سفیان بن سعید بن مسروق ثوری (۹۷-۱۶۱ هـ.ق). از محدثین و زهاد قرن دوم هجری است، و در کتاب های صوفیانه سخنان زهد آمیز و اندیشه های عارفانه زیاد از او نقل شده است، از آثار وی، الجامع الکبیر و الجامع الصغیر و کتاب الفرائض را می توان نام برد. ۹- بشر حافی (۱۵۰ یا ۱۵۲-۲۲۶ یا ۲۲۷ هـ.ق). از بزرگان صوفیه است و از علمای حدیث، در مر و متولد شده و در بغداد در گذشته است. و گویند چون با پای برهنه به طلب علم می رفته او را حافی گفته اند، مأمون خلیفه به وی احترام تمام قائل بود، و احمد بن حنبل نیز به او ارادت می ورزید.

بشناسند که نه دین وی تباه شود و رسوا گردد. و الله اعلم^۱.

پیدا کردن حقیقت جاه و حشمت

بدان که چنان که معنی توانگری آن باشد که اعیان مال ملک وی باشد و اندر تصرف و قدرت وی بود، معنی احتشام^۲ و خداوندی جاه آن بود که دل های مردمان ملک وی بود، یعنی مسخر وی باشد، و تصرف وی اندر آن روان بود؛ و چون دل مسخر کسی باشد تن و مال تبع^۳ آن باشد؛ و دل مسخر کسی نشود تا اندر وی اعتقادی نیکو نکنند؛ بد آنکه عظمت وی اندر دل فرود آید به سبب کمالی که اندر وی بود یا به علم یا به عبادت یا به خلق نیکو یا به قوت یا به چیزی که مردمان آن را بزرگ دانند، چون این اعتقاد کند، دل مسخر شود و به طوع^۴ و رغبت طاعت وی دارد، و زبان را بر مدح و ثنا دارد، و تن را بر خدمت دارد، و وی را بر آن دارد که مال فدا کند تا همچنان که بنده مسخر مالک باشد وی مرید^۵ و دوست و مسخر نام و جاه بود، بلکه مسخری بنده به قهر باشد و مسخری وی به طوع و طبع. معنی مال ملک اعیان است و معنی جاه ملک دل های مردمان است، و جاه محبوب تر است از مال به نزدیک بیشتر خلق برای سه سبب:

یکی آنکه مال محبوب از آنست که همه حاجت ها حاصل به وی توان کرد، و جاه همچنین است، بلکه چون جاه به دست آورد مال نیز به وی به دست آوردن آسان بود، اما اگر خسیس^۶ خواهد که به مال جاه به دست آورد این دشوار بود.

دوم آنکه مال اندر خطر بود که هلاک شود یا دزد ببرد و به کار شود و برسد^۷، و جاه ازین ایمن بود.

سوم آنکه مال زیادت نشود بی رنج تجارت و حراثت^۸؛ و جاه سرایت همی کند و زیادت همی شود؛ که هر که دل وی صید تو شد، وی اندر جهان همی گردد و ثنای تو همی گوید تا دیگران نیز صید تو همی شوند نادیده، و هر چند معروف تر همی شود، جاه زیادت همی گردد و تبع^۹ بیش همی شود.

۱- و الله اعلم؛ خدا دانای تراست. ۲- احتشام؛ بزرگی و حشمت.
 ۳- تبع؛ پیرو. ۴- طوع؛ فرمان برداری. ۵- مرید؛ ارادتمند.
 ۶- خسیس؛ پست. ۷- به کار شود و برسد؛ در کار افتد و تمام شود.
 ۸- حراثت؛ زراعت. ۹- تبع (جمع تابع)؛ پیروان.

پس جاه و مال هر دو مطلوب است، برای آن که وسیلت^۱ است به جمله حاجت‌ها ولیکن در طبع آدمی اندراست که نام و جاه دوست دارد به شهرهای دور، که داند که هرگز آنجا نخواهد رسید، و دوست دارد که عالم^۲ ملک وی باشد، اگر چه داند که بدان محتاج نخواهد بود، و این را سری^۳ عظیم است و سبب آن است که آدمی از گوهر فرشتگان است، و از جمله کارهای الهیت^۴ است، چنان که گفت:

«قل الروح من امر ربی»^۵

پس به سبب زیادتی مناسبت که با حضرت ربوبیت^۶ دارد، ربوبیت-جستن طبع وی است و اندر باطن هر کسی بایست آن که فرعون^۷ گفت: «انار بکم الاعلی»^۸ اندراست.

پس هر کسی ربوبیت به طبع دوست دارد، و معنی ربوبیت آن است که همه وی باشد و با وی خود هیچ دیگر نبود، که چون دیگری پدید آید نقصان^۹ بود. و کمال آفتاب آن است که یکی است و نور همه از وی است، اگر باوی دیگری بودی، ناقص بودی، و این کمال که همه وی باشد، خاصیت الهیت است که هست، به حقیقت اوست و بس؛ و اندر وجود باوی جز وی هیچ چیز دیگر نیست، و هر چه هست نور قدرت وی است، پس تبع وی باشد نه با وی باشد؛ چنانکه نور آفتاب تبع آفتاب است و وجود دیگر نبود اندر مقابله^{۱۰} آفتاب باوی به-هم، تا چون وی پدید آید، نقصانی باشد. و اندر طبع آدمی هست که خواهد که همه وی باشد، چون ازین عاجز است، باری خواهد که آن وی باشد، یعنی که مسخروی بود، و اندر تصرف و ارادت وی بود، ولیکن ازین عاجز است. چه موجودات دو قسم است:

يك قسم آن است که تصرف آدمی به وی نرسد، چون آسمان‌ها و ستارگان و جواهر ملایکه^{۱۱} و شیاطین^{۱۲} و آنچه در تحت^{۱۳} زمین و قعر^{۱۴} دریا و

- ۱- وسیلت: سبب و دستاویز، آنچه که به واسطه آن به دیگری نزدیکی و تقرب پیدا کنند.
- ۲- عالم: گیتی، دنیا.
- ۳- سر: راز، امر پوشیده و نهفته.
- ۴- الهیت: معبودیت، خدایی.
- ۵- قل الروح من امر ربی: بگو روح از امر پروردگار من است (سورة الاسراء، جزء ۱۵، ص ۱۷، آیه ۸۷).
- ۶- ربوبیت: خدایی، پروردگاری.
- ۷- فرعون: لقب ولید بن مصعب صاحب موسی، لقب هر يك از پادشاهان قدیم مصر.
- ۸- انار بکم الاعلی: من پروردگار بزرگ شما هستم.
- ۹- نقصان: عیب، کاستی.
- ۱۰- مقابله: دو چیز را با هم برابر کردن، روبرو شدن.
- ۱۱- ملایکه (جمع) ملك: فرشتگان.
- ۱۲- شیاطین (جمع شیطان): دیوها، اهریمنان.
- ۱۳- تحت: زیر.
- ۱۴- قعر: ته.

زیر کوه‌هاست، پس خواهد که به علم بر همه مستولی^۱ بود، تا همه اندر تحت تصرف علم وی آید - اگر در تصرف قدرت وی نیاید - و بدین سبب بود که خواهد که ملکوت^۲ زمین و آسمان و عجایب^۳ بحر^۴ و بر^۵، جمله معلوم وی باشد، چنانکه کسی عاجز باشد از نهادن شطرنج و لیکن خواهد باری که بداند که چگونه نهاده‌اند، که این نیز نوعی از استیلا^۶ باشد.

اما قسم دوم که آدمی را اندر آن تصرف تواند بود. روی زمین است، و آنچه بروی است، از نبات^۷ و حیوان و جماد^۸ و آدمی، خواهد که همه ملک وی باشد تا وی را کمال قدرت و استیلا بود بر همه، و از جمله آنچه بر زمین است، نفیس‌ترین، دل‌آدمیان است، خواهد که آن نیز مسخروی باشد، و جای تصرف وی بود، تا همیشه به ذکر وی مشغول بوند، و معنی جاه این بود.

پس آدمی به طبع ربوبیت دوست دارد، که نسب آن با وی همی کشد و از آن حضرت^۹ همی آید، و معنی ربوبیت آن بود که کمال همه وی را باشد، و کمال اندر استیلا بود، و استیلا همه با علم و قدرت آید، که به مال و جاه بود، پس سبب دوستی وی این است.

خلق در طلب جاه راه زیان می‌روند

اگر کسی گوید که: چون طلب کمال ربوبیت طبع آدمی است و آن جز به قلم و قدرت نیست، و طلب علم محمود^{۱۰} است - که آن طلب کمال است - باید که طلب جاه و مال نیز محمود باشد که آن نیز طلب قدرت است، و قدرت نیز از جمله کمال است، و از صفات حق است، همچون علم، و بنده هر چند که کامل تر به حق تعالی نزدیک تر بود؛ جواب آن است که: علم و قدرت هر دو کمال است و از صفات ربوبیت است، ولیکن آدمی را راه است به علم حقیقی و راه نیست به قدرت حقیقی، و علم کمالی است که وی را به حقیقت ممکن است که حاصل آید، و آنگاه با وی بماند، اما قدرت حاصل نیاید، لیکن پندارد که حاصل آمد، و آنگاه با وی بماند، که قدرت به مال و به خلقی تعلق^{۱۱} دارد و به مرگ از وی

۱ - مستولی: مسلط، چیره. ۲ - ملکوت: بزرگی، قدرت و عظمت.

۳ - عجایب (جمع عجیبه): شکفت آور، شگرف. ۴ - بحر: دریا. ۵ - بر: دشت.

۶ - استیلا: غلبه، قدرت. ۷ - نبات: گیاه. ۸ - جماد: هر چه جان ندارد

هر چیزی بی جان و بی حرکت مانند: سنگ و چوب و فلز و غیره. ۹ - حضرت:

کلمه‌ای است برای بزرگ داشت که پیش از نام شخص بزرگ گفته و نوشته می‌شود

در این جا منظور «از آن حضرت» پیشگاه پروردگار عالم است. ۱۰ - محمود:

ستایش کرده شده، پسندیده. ۱۱ - تعلق: در آویختن به چیزی، دلبستگی.